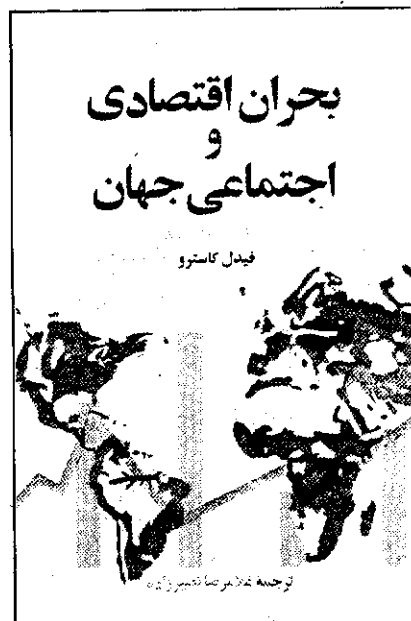


جهان سوم و بحران اقتصادی و اجتماعی جهان

یوسف نراقی



کشورهای توسعه نیافته را با کمک آمار و ارقام تصویر و تجزیه و تحلیل کند. در این تحقیق گرچه به حقایق قابل توجهی انگشت گذاشته می‌شود، اما از آنجایی که مسائل از یک دیدگاه خاص مورد بررسی قرار می‌گیرد، فقط بخشی از مشکلات کشورهای توسعه نیافته نموده می‌شود. ما در ذیل ضمن بررسی کتاب سعی خواهیم کرد به این مسأله نیز بپردازیم.

بحرانهای اقتصادی

بحران اقتصادی و اجتماعی جهان تحلیلی است مارکسیستی از بحران سالهای ۸۲-۱۹۷۹ کشورهای سرمایه‌داری صنعتی. مؤلف معتقد است که «بحران فعلی قسمتی از بحرانهای دوره‌ای سرمایه‌داری توسعه یافته است...». طبق نظریه مارکس، کشورهای سرمایه‌داری با بحرانهای دوره‌ای معمولاً هفت تا ده ساله روبرو می‌شوند.^۲ منشأ «این بحرانها، یعنی بحرانهای سخت دوره‌ای که بر اثر تکامل سرمایه‌داری به وجود می‌آیند، به ربع قرن نوزدهم برمی‌گردد... معروفترین بحران ثبت شده مربوط به رکود وسیع اقتصادی جهان بین سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ بود.» (ص ۳۷). با وجود این، به عقیده مؤلف الگوی دوره‌ای بحرانهای ده ساله «در اواخر سال ۱۹۷۳ تغییر کرد، به این ترتیب که در اواسط یک دوره رونق بی‌مقدمه، فعالیت‌های اقتصادی به ناگاه ضعیف گردید و در سال ۱۹۷۴ و اوایل سال ۱۹۷۵ به بحرانی مهم و عمیق در کشورهای سرمایه‌داری جهان مبدل گشت.» (ص ۳۷). مؤلف علت این تغییر الگو را ذکر نمی‌کند و نیز توضیح نمی‌دهد که آیا این «تئوری بحرانها» است که با واقعیت تطابق ندارد و یا اینکه «واقعیت بحرانها» با تئوری کجروی می‌کند! همچنین روشن نمی‌کند که آیا بحرانهای ده ساله بعد از این طبق الگوی بحران دهه ۷۰ اتفاق خواهد افتاد و یا اینکه این بحران یک استثنا در قاعده بوده و من بعد کشورهای سرمایه‌داری غرب طبق نظریه مارکس در هر دهه با یک بحران دو

بحران اقتصادی و اجتماعی جهان. نوشته
فیدل کاسترو. ترجمه غلامرضا نصیرزاده.
انتشارات امیرکبیر، تهران. ۱۳۶۴.

بحران اقتصادی و اجتماعی جهان گزارشی است که به وسیله فیدل کاسترو، رهبر کوبا و رئیس وقت غیر متعهدها، به هفتمین گردهمایی سران این کشورها ارائه گردیده است. این کتاب «با همکاری گروهی از اقتصاد دانان جوان عضو مرکز تحقیقات اقتصادی جهانی که چند سال قبل در کشور [کوبا] تأسیس شده و نیز مرکز تحقیقات اقتصاد بین‌المللی دانشکده اقتصاد دانشگاه هاوانا» (ص ۱۱) تهیه شده است.

مترجم در پیشگفتار کوتاه خود می‌گوید که چون کتاب «بیانگر وضع ناگوار جهان سوم و روشنگر چهره زشت استعمار نو» بوده و نیز «از آنجا که بر اساس اصل صدوپنجاه و چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران سعادت بشری در کل جهان را آرمان خود می‌داند، طبیعتاً آگاهی از وضع بحرانی جهان سوم و روشهای استعمار گرانه جهانخواران بین‌المللی امری الزامی به نظر می‌رسد» (ص ۹)، لذا اقدام به ترجمه آن کرده است.

مؤلف در این کتاب سعی کرده علت «فقر و عقب ماندگی»

تا سه ساله مواجه خواهند شد.

به عقیده مؤلف بحران فعلی (۸۲-۱۹۸۱) از نیمه دوم سال ۱۹۷۹ آشکار شده و نزول وضعیت اقتصادی به سطحی رسیده است که «بعد از جنگ دوم بی سابقه بوده است» (ص ۳۸). این بحران دارای دو خصوصیت ویژه می باشد: ۱) دوره بهبود و ترقی سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۹ همراه با میزان بیکاری زیاد؛ ۲) همراهی آن با نسبت تورم بالا. گرچه مؤلف چنین وانمود می کند که این دو خصوصیت مختص بحران فعلی است ولی باید متذکر شد که اولاً در هر بحران اقتصادی تعداد بیکاران بالا می رود، چرا که از خصوصیات هر اقتصاد بیمارگونه وجود بیش از حد «ذخیره بیکاران» است. ثانیاً، اگر در بحران اقتصادی تورم وجود نداشته باشد، طبیعی است که بحران مفهومی نخواهد داشت. «نسبت تورم بالا» نیز از خصوصیات ویژه اقتصاد بیمار است که در تمامی بحرانهای اقتصادی مشاهده می شود. بنابراین دو ویژگی فوق الذکر از مشخصات همه بحرانهای اقتصادی محسوب می شود.

ریشه‌یابی بحران فعلی

مؤلف سعی می کند در بخش اول «دورنمایی کلی از بحران اقتصادی» فعلی در کشورهای توسعه یافته سرمایه‌داری را ترسیم نموده و تأثیر آن را بر کشورهای توسعه یافته مورد بررسی قرار دهد. در این بخش به کمک آمار و ارقام سالهای ۸۲-۷۹ نشان داده می شود که چگونه رشد اقتصادی بعد از سال ۱۹۷۹ افت می کند و فعالیت‌های اقتصادی با رکود مواجه می شود، تا جایی که در سال ۱۹۸۱ به صفر درصد می رسد و به همین منوال در سال ۱۹۸۲ نیز ادامه می یابد (ص ۱۶).

به عقیده مؤلف از عوامل بحران دهه ۱۹۷۰ پیدایش و گسترش شرکتهای چند ملیتی را می توان نام برد که بیش از ۴۰ تا ۵۰ درصد کل تجارت خارجی و حدود ۸۰ درصد بازار کالاهای اساسی را که به وسیله کشورهای توسعه یافته صادر می شود، در دست دارند (ص ۲۲).

عامل دیگر، عبارت است از «ایجاد سه مرکزیت در جهان سرمایه‌داری غرب؛ در رده اول امریکا قرار دارد و جایگاه دوم در اختیار جامعه اقتصادی اروپا (بازار مشترک) قرار گرفته و ژاپن در رده سوم واقع شده است. این سه قدرت در مبارزه با جنبشهای کشورهای توسعه یافته متحد بوده اند.» (ص ۲۳). اما باید متذکر شد که «شرکتهای چند ملیتی» جدا از «سه مرکزیت» سرمایه‌داری بین‌المللی نیست، چرا که شرکتهای چند ملیتی در واقع ابزار تجاری بین‌المللی کشورهای توسعه یافته سرمایه‌داری است و بنابراین خود معلول سیستم اقتصادی جهان سرمایه‌داری است.

عامل دیگری که در این بخش ذکر شده است، عبارت است از «انقلاب علمی و تکنولوژی» و حمایت دولتهای کشورهای توسعه یافته از فعالیتهای مربوط به تحقیقات و توسعه سلاحهای مخرب امروزی. چرا که اگر به جای توسعه سلاحهای مخرب امروزی «کلیه امکانات علمی، تکنولوژیک، مالی و تولیدی در خدمت آینده و سعادت بشریت قرار می گرفت چه تحول عظیمی به وقوع می پیوست.» (ص ۲۴). البته واضح است که فعالیتهای گسترش سلاحهای هسته‌ای ویرانگر تنها از طرف کشورهای سرمایه‌داری انجام نمی گیرد، بلکه «اردوگاه سوسیالیستها» نیز در این فعالیت شرکت دارد (ص ۲۰۷) و «مسابقه تسلیحاتی» با شرکت هر دو طرف شروع شده است.

خصوصیات کشورهای توسعه نیافته

پیش از آنکه به بررسی تأثیرات این بحران در کشورهای توسعه نیافته بپردازیم، بهتر است ابتدا نظری به خصوصیات این کشورها انداخته و تصویری کلی از آنها ترسیم کنیم.

در باره پیدایش و گسترش کشورهای توسعه نیافته دو دیدگاه مهم وجود دارد: ۱) نظریه اول که به اقتصاد دانان متعارف متعلق است، عدم توسعه کشورهای توسعه نیافته را یک پدیده «درونی» دانسته و علت آن را در زمینه‌های مختلف خود این جوامع جستجو می کند. ۲) نظریه دوم که از طرف اقتصاد دانان و جامعه‌شناسان رادیکال ارائه شده، دلایل عمده فقدان توسعه در کشورهای توسعه نیافته را در مکانیزم «رابطه استعماری» میان کشورهای استعمارگر و مستعمره که در روند تاریخی به وجود آمده‌اند، پی جویی می کند.

اقتصاد دانان رادیکال معتقداند که وابستگی اقتصادی - سیاسی کشورهای توسعه نیافته به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری موجب فقر و عقب ماندگی این کشورها شده است و «هیچ قانونی نمی تواند این تزی تاریخی را در مورد سرمایه‌داری تغییر دهد که سرمایه‌داری در جریان توسعه و تکوین خود مبدأ ایجاد توسعه نیافتگی می گردد» (ص ۱۵۳).

از خصوصیات عمده کشورهای توسعه نیافته وجود میزان بالای رشد جمعیت در این جوامع است. در این کشورها جمعیت با آهنگ ۲۱ تا ۳۱ درصد رشد یافته، در صورتی که در جوامع پیشرفته رشد جمعیت ۶ درصد است. رشد سریع جمعیت در این جوامع موجب شده که اکنون سه چهارم جمعیت دنیا در این کشورها زندگی کنند (ص ۱۸۰)، در حالیکه «مجموعاً فقط ۹ درصد محصولات صنعتی جهان در آنها تولید می گردد.» (ص ۱۳۰). این ناهماهنگی بین نسبت رشد جمعیت و تولید موجب بروز مشکلات فراوانی شده است.

عامل دیگری که موجب فقر در این جوامع می باشد، سطح تولید ناخالص ملی است. طبق برآورد بانک جهانی مزانه تولید ناخالص ملی در مورد ۱۹ کشور پیشرفته رمایه داری در سال ۱۹۸۰ بیش از ۶۶۵۸ دلار براساس قیمت سال ۱۹۷۵ بود، در حالیکه ۶۳ کشور با درآمد متوسط که رد بررسی قرار گرفتند سرانه تولید ناخالص ملی آنها حدود ۹۰ دلار و در مورد ۳۲ کشور کم درآمد این رقم در حدود ۱۶۸ بوده است» (ص ۱۸۴). چنین درآمد پایینی در کشورهای توسعه نیافته موجب شده است که «بیش از ۵۰۰ میلیون نفر از راد بشر امروز در گرسنگی بسر برند» (ص ۱۸۶). در صورتیکه تولید فعلی غذا در جهان بیش از احتیاجات کالری مورد نیاز ای هر فرد در روی زمین می باشد» (ص ۱۸۹).

خصوصیات دیگر کشورهای توسعه نیافته عبارت است از نبود بهداشت، پزشک، درمان و از سوی دیگر وجود امراض معد و بی شماری که هر روز موجب مرگ و میر عده فراوانی می شود. به عنوان مثال «در جهان پیشرفته یک دکتر برای هر ۵۲۰ وجود دارد. در کشورهای توسعه نیافته برای هر ۲۷۰۰ نفر یک دکتر یافت می شود و در کشورهای خیلی فقیر برای هر ۱۷۰۰۰ نفر یک پزشک وجود دارد. در بعضی از مناطق روستایی این تعداد به ۲۰۰۰ نفر می رسد» (ص ۱۹۶). به همان میزان دارو و پرستار و دارستان نیز در کشورهای توسعه نیافته در سطح نازل قرار دارد. وضع آموزش در جهان سوم وضع بهتری از بهداشت ندارد. تعداد افراد با سواد بسیار کم است. البته مؤلف به نکته جالبی اشاره می کند و می گوید «موضوع فقط این نیست که چند نفر می توانند بخوانند و یا بنویسند، بلکه موضوع این است که چند نفر به خاطر کمبود معلم، مدرسه و شرایط اولیه نمی توانند خوانند یا بنویسند یا به سطوح بالاتر تحصیلی بروند» (ص ۱۹۰). فقدان آگاهی و سطح پایین سواد در کشورهای توسعه یافته یکی از عوامل عقب ماندگی این کشورها محسوب می شود.

پدیده بی کاری گرچه در اکثر کشورهای جهان وجود دارد، ولی در کشورهای جهان سوم «موج عظیم بی کاران باعث کاهش ستمزدها شده و در موارد متعددی حقوق کارگران کمتر از حداقل مانونی پرداخت می شود و همین موضوع بر میزان فقر و تنگدستی آنان می افزاید» (ص ۲۰۱). وضع اشتغال زنان در کشورهای توسعه نیافته رقت بارتر است، «در کشورهای پیشرفته درصد بیشتری از زنان دسترسی به مشاغل دارند در حالیکه در کشورهای توسعه نیافته زنان با موانع زیادی برای احراز مشاغل روبرو هستند» (ص ۲۰۱). مشکل دیگر این کشورها کمبود مسکن، فقدان آب آشامیدنی

و وجود وسایل ابتدایی «بخت و پز و گرما» می باشد. اغلب مردم حاشیه نشین شهرهای بزرگ این کشورها با استفاده از وسایل ابتدایی در آلونکها و حلبی آبادها زندگی می کنند. بطور خلاصه تصویر مجملی که مؤلف از کشورهای توسعه نیافته می دهد، مبین تمامی مشکلات موجود و علل گسترش توسعه نیافتگی در سطح جهان می باشد. وی می گوید «توسعه نیافتگی یک پدیده اقتصادی و اجتماعی است. استثمار، وابستگی، فقر، گرسنگی، ناامنی، بی کاری و کمبود بهداشت در ارتباط با توسعه نیافتگی واقعیتهایی را تشکیل می دهند که مبنای آنها بر روابط نابرابر اقتصادی بین المللی، توزیع ناعادلانه ثروت چه در میان ملل مختلف و چه در داخل کشورهای مختلف استوار است» (ص ۲۰۵).

جوامعی که بدین گونه دارای اقتصادی بیمار و شکننده هستند، طبیعتاً در بحرانهای اقتصادی بیش از دیگر کشورها تحت تأثیر قرار گرفته و خسارات زیادی را متحمل می شوند. حال به بررسی تأثیرات بحران اقتصادی دهه ۷۰ در جهان سوم می پردازیم.

تأثیرات بحران در اقتصاد کشورهای توسعه نیافته

تأثیرات سویی که این بحران در اقتصاد کشورهای توسعه نیافته داشته، عمیقتر و وسیعتر از تأثیر آن در کشورهای توسعه یافته بوده است. مؤلف معتقد است که خاستگاه این بحران گرچه کشورهای توسعه یافته سرمایه داری است و عامل آن فعالیتهای اقتصادی بین المللی این کشورها می باشد، اما کشورهای توسعه نیافته متحمل مشکلات و فشارهای بیشتری شده اند. چرا که کشورهای توسعه یافته «در سال ۱۹۸۰ تسلط خود را بر صادرات جهانی حفظ» کردند ولی «سهم جهان سوم در صادرات جهانی در [همین] سال کمتر از سهم آنان در صادرات سال ۱۹۵۰ بوده است» (ص ۶۳).

مؤلف نه تنها معتقد است که بحران در امور اقتصادی و اجتماعی جهان سوم مؤثر بوده است، بلکه در سطوح روان جمعی این جوامع نیز تأثیر عمیقتری داشته است به طوری که مردم جهان سوم حتی امید به توسعه را نیز از دست داده اند. وی می گوید «برای مردم جهان سوم بحران فعلی بعنوان تخریب کل اقتصاد آنان و بعنوان از بین رفتن امید آنان به توسعه... تلقی شده است» (ص ۳۹).

مؤلف سعی کرده است اثرات این بحران را در سطوح مختلف و جنبه های گوناگون جوامع توسعه نیافته مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. وی مانند سایر طرفداران نظریه «وابستگی»^۲ ریشه و سرچشمه فقر و فلاکت این جوامع را در وابستگی به جهان سرمایه داری می داند، و بیان می دارد که جهان سوم «به خاطر وابستگی این کشورها به جهان غرب... به طور طبیعی... وارد

بحران کشورهای سرمایه‌داری» (ص ۵۳) شده است. پل باران، گوندر فرانک، لاکلانو (E. Laclau) و دیگر طرفداران نظریه «وابستگی» معتقدند که اگر جهان سوم بخواهد توسعه یابد باید در مرحله اول روابط خود را با دنیای غرب قطع کند، چرا که روابط «ساختار مترویل - اعمار» به استثمار جهان سوم کمک کرده و موجب هر چه فقیرتر شدن آنها می‌شود.

مؤلف عامل «وابستگی» کشورهای توسعه نیافته به جهان سرمایه‌داری را موجب تأثیر بحران اقتصادی در این کشورها می‌داند که تمام جنبه‌های گوناگون زندگی اقتصادی و اجتماعی این جوامع را پوشانده است. در اثر بحران اقتصادی قیمت کالاهای صادراتی کاهش یافته، حجم صادرات پایین آمده، بهره افزایش پیدا کرده، که نتیجه آن «از دست دادن ۸ میلیارد دلار و کسری موازنه پرداختها برای کشورهای توسعه نیافته» بوده است.

وی به مقایسه چند کالای صادراتی پرداخته و می‌نویسد «در سال ۱۹۶۰ با فروش یک تن موز می‌شد ۱۳ تن نفت خرید. در سال ۱۹۸۲ فقط می‌توان ۱۶ تن نفت با یک تن موز خریداری کرد. در سال ۱۹۵۹ با درآمد حاصل از فروش ۲۴ تن شکر یک تراکتور ۶۰ اسب می‌شد خرید، در سال ۱۹۸۲ فروش ۱۱۵ تن شکر برای خرید همان تراکتور لازم بود» (ص ۷۴).

به عقیده مؤلف شرکت‌های چند ملیتی^۵ عامل دیگری در وابسته‌تر کردن کشورهای توسعه نیافته به اقتصاد بین‌المللی و در نتیجه تضعیف اقتصاد این کشورها بوده است، چرا که اقتصاد جهان در دست چند شرکت چند ملیتی بوده که در قیمت‌گذاری و صدور سرمایه‌های بین‌المللی عامل مؤثری بوده‌اند. وی اضافه می‌کند که علی‌رغم اینکه «کشورهای در حال توسعه جهان به همراه کشورهای سوسیالیستی که بیش از ۸۰ درصد پنبه دنیا را تولید می‌کنند، نقشی در زمینه تعیین قیمت آن ایفا نمی‌کنند. و بایستی تغییراتی که به وسیله این شرکتها صورت می‌پذیرد چه خوب و چه بد را بپذیرند»^۶ (ص ۷۸). ولی مؤلف توضیح نمی‌دهد که چرا کشورهای سوسیالیستی ناگزیر از پذیرش آن شده‌اند، چرا که این کشورها در بازار سرمایه‌داری بین‌المللی نه وارد هستند و نه تحت تأثیر آن بازار قرار می‌گیرند.

تصویری را که مؤلف از آینده کشورهای توسعه نیافته به وسیله آمار و ارقام ترسیم می‌کند، تیره و هولناک است. وی می‌نویسد: «در جهان سوم تولید سرانه غلات با نرخ سالانه یک درصد از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۰ کاهش پیدا کرده است» (ص ۱۱۳)، ولی در عوض میزان رشد جمعیت در این کشورها بین ۲۱ تا ۳۱ درصد بوده است. مؤلف سپس می‌افزاید که جمعیت کشورهای توسعه نیافته در ربع قرن باقیمانده بیش از ۷۰ درصد افزایش خواهد

یافت (ص ۱۸۰)، در حالیکه نه تنها در تولید مواد غذایی کشورهای توسعه نیافته چنین رشدی مشاهده نمی‌شود، بلکه گاهی با کاهش همراه بوده است. وی به این تصویر تاریک آیند قانع نیست و معتقد است که «به این دورنمای تیره که توسعه سازمان جهانی خواربار و کشاورزی (FAO) تهیه شده است بایستی عوامل اکولوژیکی و محیط زیستی را از قبیل فرسایش خاک، تهی شدن منابع جنگلی، صحرایی شدن مناطق کشاورزی آلودگی منابع آب و هوا اضافه کرد» (ص ۱۲۷). چنین دورنمای هولناکی خواننده را به یاد نظریه مالتوس می‌اندازد که بارها بارها از طرف علمای اجتماعی مورد نقد قرار گرفته و مردود شناخته شده است و زندگی عملی انسانها نشان داده است که آمار و ارقام اگر چه در محاسبات نظری امور اجتماعی صحیح به نظر می‌رسد، ولی در عمل اغلب نادرست از آب درآمده است. باران د برخوردار با نوماتوسیه می‌نویسد «حال بپردازیم به محاسبات ژول ورن مآب نوماتوسیه که تک‌نگاریهای عالی پروفیسور بنت رئیس انستیتوی تحقیقات غذایی دانشگاه استانفورد، پاسخه‌ای لازم را به آنها داده است: محاسبات ریاضی دقیق مربوط به نسبت زمین به نفر نشان می‌دهد که اگر جمعیت جهان با نرخ کنونی یک درصد در سال افزوده شود در موعد معینی درآینده به هر نفر فقط یک اینچ مربع از مساحت زمین خواهد رسید، اما محاسبات مزبور نباید موجب نگرانی شود چون فقط در نتیجه یک ضرب و تقسیم است و با واقعیت ارتباطی ندارد... کار کرد جامعه چنان است که حتی دقیق‌ترین محاسبات را هم از اعتبار می‌اندازد، جامعه پویایی دارد، در حالی که علم حساب نه حاوی عنصر پیشگویی است و نه دارای عنصر جبر. محاسبه اینکه با محصول سطح زمین در نهایت چند نفر را می‌توان غذا داد نیز محاسبه‌ای است کسل‌کننده و دور از واقعیت.»^۷

صنعتی شدن

برای اینکه کشورهای توسعه نیافته از این سرنوشت تیره و تار نجات یابند و به وضع خود بهبودی بخشند باید در ساختار اقتصادی خود تغییراتی بدهند. اکثر علمای اجتماعی و رهبران کشورهای توسعه نیافته متفق القولند که صنعتی شدن تنها راه چاره است اما در اینکه چه راهی را باید در پیش گیرند و از کجا، الگو استفاده کنند، اتفاق نظر وجود ندارد.

عده‌ای از اقتصاد دانان متعارف، از جمله روستو (Rostow) اغلب مفاهیم «رشد» (growth) اقتصادی و «توسعه» (development) را با هم یکی دانسته معتقدند که رشد اقتصادی جامعه را بسوی توسعه رهنمون می‌شود.^۷ عده‌ای دیگر، از جمله هوزلیتز (Hoselitz)، عقیده دارند برای اینکه کشورهای توسعه

فته به مرحله‌ای از رشد یا توسعه برسند بایستی از الگوی سه‌یافته‌ها استفاده کنند.^۸ علمای اجتماعی رادیکال (باران، ندرفرانک و...) چنین استدلال می‌کنند که علت عدم توسعه نوره‌های جهان سوم در «وابستگی» این کشورها به جهان رمایه‌داری نهفته است و اولین اقدام توسعه نیافته‌ها قطع رابطه «وابستگی» است. فرانک مهمترین عامل توسعه نیافتگی را در «رابطه استعماری» میان استعمارگر و مستعمره دانسته تقد است تا زمانی که این رابطه بین «متروپل - اقمار» برقرار است توسعه نیافته‌ها اگر غیر ممکن نباشد، لااقل مشکل به بر می‌رسد.

مؤلف معتقد است که رشد اقتصادی در حکم توسعه و یا «رشد بت» نیست، چرا که کشورهای وجود دارند که در آنها رشد معنی اصلاً قابل توجه نیست. وی می‌گوید «تلقی کردن رشد معنی به عنوان رشد مثبت مسأله قابل بحثی است.» (ص ۱۳۰).
را که «صنعتی شدن الزاماً به معنای توسعه نیست» (ص ۱۳۸).
مؤلف به حق اشاره می‌کند که «روش واحد و مدل مشخصی از صنعتی شدن کشورها وجود ندارد که از نظر بین‌المللی بر روی آن افاق شده باشد... امروز کشورهای توسعه نیافته نمی‌توانند از بل صنعتی غرب در کشورهای خود استفاده کنند، زیرا در رابطه تاریخی فعلی این کار عملی نیست» (ص ۱۳۶). با وجود ن، انتقال تکنولوژی و رشد اقتصادی می‌تواند در تولید کالاهای صرفی و سرمایه‌داری به توسعه کشورهای توسعه نیافته کمک کند (ص ۱۲۹). ولی مؤلف حتی این راه را نیز مفید نمی‌داند، چرا که «تاکنون ثابت شده است که این عمل نتوانسته احتیاجات واقعی این کشورها را برآورده نماید» (ص ۱۳۸). بنا بر این مؤلف به راه پیشنهادی خود، یعنی انتقال تکنولوژی، را نیز رد می‌کند و بیج راه و شیوه‌ای برای توسعه و صنعتی شدن کشورهای توسعه یافته باقی نمی‌ماند، جز اینکه «کشورهای توسعه نیافته بایستی با همکاری یکدیگر مشکلات مردم خود را حل نمایند» (ص ۱۷۶) و البته «این بدان معنی نیست که همکاری کشورهای سوسیالیستی نار گذاشته شود.» (ص ۱۶۸). به طور واضحتر مؤلف معتقد است که بریدن از غرب و پیوستن به شرق تنها راه رهایی کشورهای توسعه نیافته است. آیا واقعیت‌های کشورهای نظیر لبنانی، ویتنام... و حتی خود کوبا نظر مؤلف را تأیید می‌کند؟

خلاصه گفتار

بحران اقتصادی و اجتماعی جهان تصویر جالب، گسترده‌لی ناقصی از واقعیت این بحران است. در این تحقیق از آمار و رقام فراوان استفاده شده و جدولها و منحنیهای گویایی جمع‌آوری و نتیجه‌گیریهای واقعگرایانه‌ای ارائه شده است. اما

اینکه می‌گوییم «ناقص» به این علت است که اصلاً از کشورهای سوسیالیستی در این کتاب اسمی به میان نمی‌آید، جز دو یا سه بار (صص ۹، ۷۸، ۱۳۱، ۲۰۷). بنا بر این برای هر خواننده کنجکاو این سؤال مطرح می‌شود که سهم و یا نقش کشورهای سوسیالیستی در این بحران اقتصادی جهانی چه بوده است؟ اگر کشورهای سوسیالیستی تحت تأثیر این بحران نبوده‌اند، چرا مؤلف با یک مقایسه عینی امتیازات این کشورها را نشان نمی‌دهد، و اگر این بحران کشورهای سوسیالیستی را هم دربر گرفته است، چرا در کتاب ذکری از آن نشده است.

نثر مترجم ساده و روان است، و دقت او در ترجمه و ترسیم نمودارها و منحنیها قابل تقدیر است.

۱) تعبیر «جهان سوم» گرچه به وسیله مؤلفان علوم اجتماعی مرتب به کار گرفته می‌شود، در واقع امر تا حدی بحث‌انگیز است. زیرا، گرچه از کشورهای سرمایه‌داری غرب به عنوان یک جهان متحد و نیز از بلوک شرق به عنوان یک سیستم منسجم یاد می‌شود، ولی «جهان سوم»، که شامل کشورهای توسعه نیافته است، نه دارای اتحاد است و نه این کشورها سیستم منسجمی را تشکیل می‌دهند، که در برابر دو جهان فوق‌ایستادگی داشته باشند. بلکه به دو قطب طرفداران جهان سرمایه‌داری و بلوک شرق تقسیم می‌شوند. این تقسیم بخصوص در مجمع عمومی سازمان ملل موقع رأی‌گیری کاملاً مشاهده می‌شود. لذا اطلاق اصطلاح «جهان سوم» در مفهوم سیاسی به کشورهای توسعه نیافته اشتباه است و از نظر سیاسی، جهانی که سوا از دو جهان فوق بتواند مشترکاً عمل کند، وجود ندارد، و ما هر جا از اصطلاح «جهان سوم» استفاده کرده‌ایم، جز مفهوم «کشورهای توسعه نیافته» نظری نداشته‌ایم.

۲) برای مطالعه بیشتر درباره بحرانها رک. به: ارنست مندل، علم اقتصاد، ترجمه هوشنگ وزیری، (بخش ۱۱، بحرانهای ادواری، صص ۴۲۷-۳۸۳)، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۹. و پل سونیزی، نظریه تکامل سرمایه‌داری، ترجمه حیدر ماسالی، انتشارات تکاپو، تهران، ۱۳۵۸.

۳) دکتر باقر قدیری اصلی، سیر اندیشه اقتصادی، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران (فصل پنجم، بخش اول، مقابله تئوری با واقعیات اقتصادی - بحران ۱۹۲۹-۲۵۴-۲۴۱)، تهران، ۱۳۶۴. و نیز دکتر منوچهر فرهنگ، فرهنگ علوم اقتصادی (چاپ چهارم) انتشارات آزاده، تهران، ۱۳۶۳: «بحران: یک بحران اقتصادی معمولاً، پس از یک دوره پیشرفت اقتصادی به شکل تغییرات فاحش نزولی ظاهر می‌گردد. سقوط سریع قیمتها یا حجم تولید و درآمد جلوه بحران و همراه با بی‌کاری، ورشکستگی، و فرود قیمتهای خرید و فروش اوراق بهادار بورسی است.» (ص ۲-۲۶۱)

۴) جهت مطالعه بیشتر درباره «وابستگی» رک. به: حریری اکبری، محمد، «تئوری وابستگی و اندیشه پردازان آن»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱۳۳، سال ۱۳۶۳. و پل باران و دیگران، اقتصاد سیاسی توسعه نیافتگی و رشد، ترجمه فرهاد نعمانی، انتشارات کتابهای سیمرخ، تهران، ۱۳۵۴.

۵) پل سونیزی و هری مک‌داف... بررسی جالبی از «شرکتهای چند ملیتی» به عمل آورده‌اند که در کتابی به همین نام به ترجمه سهراب بهداد، به وسیله مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف به چاپ رسیده است.

۶) به نقل از کتاب پل باران، اقتصاد سیاسی رشد، ترجمه کاوه آزاد منش، صص ۳۹۰-۳۸۹، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۹.

7) Rostow, W.W. *The Stages of Economic Growth, A Non-Communist Manifesto*, Cambridge University Press, 1962.

8) Hoselitz, B.F. *Sociological Factors in Economic Development*, The Free Press, 1960.